

اسکار وایلد و آثارش

شاید در این شصت سالی که از مرگ اسکار وایلد می‌گذرد، در باره کمتر نویسنده‌ای به قدر او شرح حال و بحث و انتقاد نوشته شده باشد؛ نه از آن جهت که وایلد از نویسندگان دیگر این دوره جای نمایانتر و آثار بیشتر و مهمتری داشته است، بلکه از این جهت که وایلد در زندگی نسبتاً کوتاهش ماجراهائی به سر خود آورد و به سرش آوردند که حتی هنوز که هنوز است بحث و جدل در باره آن به پایان نرسیده و هیچکس رایی نداده است که بتواند نزد همه کسانی که با آثار او سروکار پیدامی‌کنند پذیرفته شود. در نتیجه این گفتگوها وزیر درو کردن وقایع و آثار زندگی وایلد، زندگی شخصی و خصوصی او به عنوان فردی از جامعه اشرافی انگلستان در عصر ملکه ویکتوریا، زندگی خلاق و هنری او، به عنوان شاعر و نویسنده، به نحوی درهم آمیخته است که امروز هر کس بخواهد چند کلمه‌ای درباره آثار وایلد سخن بگوید، از و انتقاد می‌رود که روایتی نیز از ماجرای زندگی اسکار وایلد، نقل کند - هر چند باز گو کردن آن ماجراها به سبب مسائل اخلاقی و امور ناگفتنی که پیش می‌کشد نزد همه کس خوشایند نیست.

*

اسکار وایلد در شانزدهم اکتبر ۱۸۵۴ در شهر «دوبلین» ایرلند به دنیا آمد. پدرش جراح چشم بود و مقام و شهرتی داشت. مادرش زن اشراف منشی بود که از طبع شعر و قریحه نویسنده‌گی نیز بهره داشت و آثار نسبتاً بی‌اهمیتی از او به جا مانده است. تالارخانه آنها، که در واقع «لیدی وایلد» بر آن حکومت می‌کرد، محل اجتماع ادیبان و هنرمندان بی‌قید و بند دوبلین بود. در این محفل زیر کی و نکته پردازی، جای حق کوئی را گرفته و خوشمزگی و شیرین زبانی، فضیلت و تقوی را از میدان رانده بود. اسکار وایلد درین محیط بزرگ شد و درین محیط زندگی را شناخت؛ بنابراین طبعاً این نحوه زندگی را به عنوان یکانه شکل زیستن پذیرفت، اما هرگز نتوانست آن را امری جدی تلقی کند، چون بیهودگی و مضحک بودنش رسواتر و آشکارتر از آن بود که بر کسی چون اسکار وایلد پوشیده بماند.

وایلد تا سال ۱۸۷۴ در کالج ترینیتی دوبلین تحصیل کرد. تنها چیز قابل ملاحظه در این دوره، آشنا شدن اوست با پروفیسور «ماهافی»، که چه در همان هنگام و چه پس از آن در وایلد نفوذ داشت.

ماهافی استاد تاریخ باستان در کالج تریستی بود. کشیش لامذهبی بود که به جای خاج، سرستونهای یونان باستان را می‌پرستید، و بسیاری از صفاتی که دروایلد به صورت قوه و استعداد نهفته بود، درو به فعل درآمده بود، مانند دلباختگی شدید به هنر و ادبیات یونان، میل به خوش گذرانی و اشراف منشی، و تفنن و تصنع در گفتگو. این چیزها باعث شد که وایلد با او بجوشد و ازو تأثیر پذیرد. این دو بعدها با هم سری به یونان زدند و آثار باستانی آنجا را تماشا کردند. اثر این سفر در آثار وایلد به خوبی پیداست. ماهافی عشق به ادبیات و هنر یونان را در وایلد برانگیخت. به علاوه هر گاه وایلد تمایلی به دین و کلیسا از خود نشان می‌داد، ماهافی او را برحذر می‌داشت. (ماهافی در نامه‌ای به وایلد نوشته است: «بیا نزد من تا ترا به صورت کافر صدیقی در آورم.») این مقدمات وایلد را آماده ساخت تا چند سال بعد در دانشگاه اکسفرود تحت تأثیر افکار و عقاید والتر پیتر، قرار بگیرد.

در ۱۸۷۴ وایلد وارد اکسفرود شد و چهار سال در آنجا ماند و سرانجام با درجه تخصص در ادبیات یونان بیرون آمد و سفر کوتاهی به ایتالیا رفت و گویا به حضور پاپ نیز بار یافت.

در این مدت وایلد به سرودن شعر آغاز کرده بود. در همه آثار شعری وایلد، خاصه آثار این دوره اش، تأثیر شعرای پیشتر و بزرگتر از خودش به خوبی دیده می‌شود. در حقیقت وایلد در زمینه شعر راه و رسمی از خود نیاورد و از حدود گذشتگان پیشتر نرفت. چیزی که قابل توجه است، در اشعار وایلد، حتی در آنهایی که تحت تأثیر عظمت و ابهت کلیسای کاتولیک رنگ دینی گرفته‌اند، زیباییها و لذات کاملاً جسمانی و خاکی است، یعنی وایلد از درجه جوانس بشری زیباییها را درک می‌کند، اینست که مقیاس زیبایی در اشعارش مبهم و آسمانی و عرفانی نیست، بلکه عبارتست از رنگ و بو و صدا و خواهشهای تن. اما پیش از وایلد شعرای بزرگی مانند «تنی سن» و «آرنولد» و «سوین برن» این مقیاسها را کشف کرده بودند، و وایلد در حقیقت آهنگهای آنها را روی ساز خود می‌نواخت، و به همین جهت بود که هنگامی که نخستین دفتر نازک اشعار وایلد منتشر شد، منتقدان در باره اش نوشتند: «سوین برن، به اضافه قدری آبی»

هرچند تا این هنگام هنوز اتاق وایلد را تصویرهای زنان برهنه می‌آراست، ولی محققان با موشکافی، لابلای نوشته‌های او را کشته‌اند و چند بیتى در وصف زیبایی پسران یافته‌اند. در آثار وایلد این نخستین نشانه است از «عشقى که جرأت اظهار نام خود را ندارد».

اما مهمتر از شعر، در دوره اکسفرود آشنا شدن وایلد با «والتر پیتر» و «جان راسکین» است.

والتر پیتر و جان راسکین هر دو در دانشگاه اکسفرده استاد بودند ، و با آنکه شاید کمتر بتوان دو استاد يك فن را سراغ گرفت که در افکار و رفتار شباهتشان به یکدیگر ازین دو کمتر باشد ، هر دو در وایلد تأثیر بسیار کردند .

راسکین منتقدی آتشین خو و نطافی گرم دهان بود که خود را مصلح اجتماع نیز می‌داند . خود را انگشت‌نمای شهر ساختن و بر سر زبانها انداختن را وایلد ازو آموخت . همچنین سخنان «راسکین» باعث شد که وایلد در ارتباط هنر با زندگی دقیق شود و به فکر عنوان کردن نظریه‌ای بیفتد . اما هر چند محرك و سرمشق سخنرانیهای بعدی وایلد در امریکا و انگلستان شخصیت و فعالیت‌های راسکین بود ، محتوی گفته‌ها و نوشته‌های وایلد ، علمدار «نهضت استتیک» و پیامبر مذهب «هنر برای هنر» از نظرات پیتر و ویسلر تشکیل می‌شد .

يك سال پیش از آمدن وایلد به اکسفرده والتر پیتر کتابی منتشر کرده بود بنام «تحقیقاتی در تاریخ رنسانس» ۱ . در این کتاب تحلیل‌های دقیق و حساسی از آثار نقاشان و شاعران و برخی فیلسوفان عصر رنسانس نوشته شده بود و پیتر به طور ضمنی نظریات خود را در باره «هنر و نقد هنری» و شیوه زندگی بیان کرده بود . ماحصل کلامش این بود که هنر مستقل از اخلاق و مذهب است و منتقد باید عزیزان توفیق هنرمند را در خلق زیبایی مطلق ملاک نقد هنری قرار دهد . به علاوه انسان باید بکوشد درین چهار صباح زندگی مدام از هنر و زیبایی سرمست باشد و همه کاری بکند و همه فرقه‌ای بزند و همه لذتی بجوید . البته انتشار این سخنان ، در بختندان عصر ملکه ویکتوریا ، مختصر خلجانی برپا کرد ، اما شاید چیزی که از خیال والتر پیتر - که از فضا آدم محبوب و گوشه‌گیری بود - نمی‌گذشت این بود که چند سال بعد اسکار وایلد به فتوای او رفتار کند و آن چنان سروصدائی برپا کند ، که بیسگمان بگوش پیتر هم ناهنجار بود .

باری ، تربیت «سالن ادبی» لیدی وایلد و تلقینات ماهافی و سخنرانیهای راسکین و کتاب پیتر و خاصه انحطاط رسوم و مبانی اخلاقی جامعه اشرافی انگلستان ، و بی‌شک استعداد خود اسکار وایلد ، و بسیاری عوامل دیگر ، رویهم‌رفته باعث شدند که موجود غریبی در «سوسیته لندن» ظهور کند . این موجود که موهایش را ناروی شانه‌ها فرومی‌هشت و لباس رنگارنگ می‌پوشید و شلوار کوتاه به تن می‌کرد و گل آفتاب گردان به سینه می‌زد ، شیفته و شیدای زیبایی و شارح و مبلغ نظریه «هنر برای هنر» بود . در این هنگام وایلد هنوز اثری که در صف نویسندگان و هنرمندان جایی برایش باز کند پدید نیآورده بود ، ولی گویا در حرافی و نکته‌پردازی و حاضر جوابی معروف مجامع شده بود و همین جواز ورود او به «سوسیته لندن» بود . رفته رفته اسکار وایلد با آن سرو زبان و پرو لباس نقطه توجه و شخص انگشت‌نمای شهر شد . درین هنگام بود که ازو دعوت کردند برای سخنرانی به امریکا برود .

وایلد پذیرفت. این دعوت را نباید با دعوت از نویسندگان مانند چارلز دیکنز یا برناردشا قیاس کرد. چون گذشته از اینکه وایلد هرگز به پایه آنها نرسید، در آن هنگام اصولاً هنوز به عنوان نویسنده شناخته نشده بود. حقیقت این بود که ایرایی در لندن نمایش می دادند و در آن ایرا وایلد رادست می انداختند. آنگاه می خواستند این ایرا را در امریکا نیز نمایش بدهند. پس لازم بود که تماشاگران امریکائی ابتدا خود وایلد را ببینند. خلاصه اینکه امریکاییان اسکار وایلد را به عنوان يك موجود درونی به کشور خود خواندند. در امریکا کمتر کسی به مفهوم و مضمون سخنرانیهای وایلد توجه کرد، ولی «هه جا صدای زنگ دار و کلمات پر زرق و برق و چهره و حرکات او شنوندگان و تماشاگران را مجذوب ساخت. وایلد به دیدار «والت ویتمن»، شاعر بزرگ امریکا، نیز نایل شد. شاعر پیر هنگامی که سخنان وایلد را درباره «زیبائی مطلق» و «هنر محض» شنید، به او گفت: «اسکار، به نظر من همیشه اینطور می آید که کسی که زیبایی را وسیله حمله به زیبایی قرار می دهد به راه خطا می رود. به نظر من زیبایی يك چیز مجرد نیست، بلکه يك نتیجه است.»

در این هنگام وایلد نخستین نمایشنامه خود را به نام «ورا» یا «نیهیلیستها»^۱ نوشته بود. مکان و زمان این نمایشنامه روسیه در آغاز قرن نوزدهم است، و وقایع آن کارهای تروریستی نیهیلیست ها در دربار تزار. «ورا» نشان می دهد که در آن هنگام وایلد از استعداد حقیقی اش، که به همان چهار دیوار «سوسیته» لندن محدود بود، فرسنگها دور بوده است. خود وی درباره این نمایشنامه در نامه ای گویا به سارا برنار - بازیگر معروف آن روزگار - نوشته است: «من کوشیده ام در قالب هنر فریاد غول آسای مردم را برای آزادی بیان کنم...» هر چند این سخن از زبان مبلغ نظریه «هنر برای هنر» بسیار شنیدنی است، اما در واقع اثر چندانی از این کوشش در «ورا» به چشم نمی خورد.

«ورا» رو بهمرفته نمایشنامه ضعیفی است که هرگز روی صحنه توفیقی نیافته است. اما يك چیز قابل توجه دارد و آن شخصیت شاهزاده «پل مارالوفسکی» نخست وزیر روسیه است که شباهتی به خود وایلد دارد. در کمدهای وایلد، بدون استثناء، یکی از کاراکترها، و معمولاً قویترین آنها، به طور مشخص و متمایز نماینده خود وایلد است. شاهزاده مارالوفسکی نیز در حقیقت از خویشان دور افتاده همین نمایندگان است که به نامهای «لرد دارلینگتن» و «لرد ایلینگکورت» و «لرد گورینگک» و «الجرارن مونکریف» در کمدهای وایلد دیده می شوند.

پس از بازگشت از امریکا، وایلد در سال ۱۸۸۳ نمایشنامه «دوشس پادوآ»^۲ را نوشت. این نمایشنامه «بدل کلاسیک» نیز که به شعر سفید سروده شده و صحنه آن رم در قرن شانزدهم است، پیشرفتی را نشان نمی دهد، و در واقع بیش از تقلیدی بی اهمیت از آثار شکسپیر نیست.

۱- Vera, or the Nihilists

۲- Duchess of Padua.

در این هنگام وایلد زن گرفت و خانه وزند کسی بهم زد . زنش دختری ثروتمند و زیبا و بی شخصیت بود که نقش مهمی در زندگی وایلد بازی نکرد . بیگمان یکی از علل آلودگیهای بعدی وایلد همین ازدواج بود که هر چند باشور و حرارت فراوان آغاز شد ، سردی شوم و اندوهباری به دنبال داشت .

در ۱۸۸۸ کتاب « شاهزاده خوشبخت و داستانهای دیگر »^۱ از وایلد منتشر شد . این کتاب مجموعه ایست از قصه های خیال انگیز و لطیف و شیرین ، که هر چند نفوذ « هانس کریستیان آندرسن » نویسنده دانمارکی ، در آنها آشکار است ، لیکن چابک خیالی و نازک اندیشی و ظرافت قلم خود وایلد نیز در آنها خوب پیدا است . وایلد در این قصه ها نسبت به مردم فقیر ورنجبر نوعی همدردی نشان می دهد ، اما آنها را کوئی از فاصله های بعید ، و از پس پرده خیال و رؤیا می نگرد . این قصه ها از آثار جاویدان اسکار وایلد است .

« تصویر دوریان کری »^۲ در ۱۸۹۰ منتشر شد . این یگانه رمان وایلد ، نشان می دهد که او درین هنگام به راه اصلی هنر خود نزدیک شده است . فضای کتاب همان فضای کمدهای اوست ، آدمها نیز همانها هستند . مقداری از ترزبانی و نکته کوئی شکفت انگیز وایلد در صفحات این کتاب راه یافته است . « تصویر دوریان کری » در حکم حلقه زنجیری است که آثار قبلی وایلد را به کمدهای او وصل می کند . اما گذشته از اینها وایلد درین رمان از علاقه شدید و عشق مانند دومی در سخن می گوید و بالذت فراوان زیباییهای جسمانی جوانی بنام دوریان کری را وصف می کند ، پیش از این نیز جسته گریخته در مقالات وایلد چیزهایی دیده شده بود که منتقدان را در استحکام « مبانی اخلاق » وایلد دچار شک کلی ساخته بود . اکنون این کتاب بر آنها مسلم ساخت که اسکار وایلد دردی دارد ؛ خاصه آنکه پس از انتشار این رمان میان وایلد و جوانکی به نام لرد آلفرد دو کلاس ، از اصیل زادگان اسکاتلند ، که به واسطه معاشرتهای نامناسب از دانشگاه اکسفورد بیرونش کرده بودند ، روابط بسیار دوستانه ای برقرار شده بود و این دو تقریباً همه جا و همه وقت باهم دیده می شدند . کم کم در باره وایلد چیزهایی گفته می شد . در عین حال با انتشار مقالات و رساله هایی مانند « منتقد به عنوان هنرمند » و « انحطاط دروغ » و « روح انسان در نظام سوسیالیستی » و همچنین مجموعه داستان « خانه انار » جای وایلد را در ادبیات انگلیس استوار می ساخت .

با روی صحنه آمدن « بادبزنی لیدی ویندرمیر » در ۱۸۹۲ ، مهمترین و آخرین دوره کار ادبی وایلد آغاز شد . در تاریخ درام انگلیسی دهه آخر قرن نوزدهم زمان تغییر و تحول است . آنچه امروز درام جدید ، انگلیسی نامیده می شود ، تاریخش ازین هنگام آغاز می گردد . در این سالها هیجان و التهاب های بی پایه نمایشنامه های رومانیک ، سردی و نجسبی بیگانه وار نمایشنامه های « بدل کلاسیک » جای خود را به آثاری دادند که می کوشیدند آدمهای واقعی اجتماع و عواطف و احساسات و مسائل و مشکلات و حوادث و وقایع زندگی آنها را زمینه

۱ . Happy Prince and Other Stories ۲ . The Picture of Dorian Gray

امر تاریخی است که خواه ناخواه در آثار پیامبر مذهب «هنر برای هنر» که می گوید «هنر بکلی می فایده است» انعکاس یافته است.

اما باید اعتراف کرد که کمدهای وایلد عمیق و تفکر انگیز نیستند. خواننده را می گیرند، اما تمکان نمی دهند؛ می خندانند، ولی متأثر نمی کنند. خواننده کمدهای وایلد باید لب مطلب را بفرستد در باید.

در نخستین شب نمایش «اهمیت ارنست بودن» که تالار تماشاخانه از برگزیدگان لندن پر بود، شخصی بایک بغل هویج و سبزیهای دیگر می خواست خود را به درون سالن برساند، اما پلیس جلوش را گرفت. این شخص لسرد کوینز بری، پدر لرد آلفرد دو کلاس بود، و می گفت که اسکار وایلد با پسرش رابطه بد دارد، و تا آن هنگام چند بار به وایلد اخطار کرده بود که رابطه خود را با آلفرد قطع کند ولی نتیجه نگرفته بود، و اکنون می خواست وقتی اسکار وایلد جلو پرده ظاهر شد، هویجها و سبزیها را به سر و روی او پرتاب کند و آبروش را بریزد!

در واقع مدتی بود که کار بگو مگو درباره وایلد در لندن بسالا گرفته بود. چند روز بعد، لرد کوینز بری که نقشه اش در تماشاخانه نگرفت به مهمانخانه ای که پانوق وایلد بود رفت و روی کارت خود نوشت: «به اسکار وایلد، که نظاهر به لواط می کند» و برای وایلد فرستاد. وایلد این را اهانت سختی تلقی کرد و از طرفی لرد آلفرد که باید خود دشمن خوبی بود وایلد را تشویق کرد که به دادگاه شکایت برد و ادعای شرف کند. وایلد چنین کرد. اما در دادگاه شواهد و قرائنی برضد وایلد نشان داده شد که محکومیت او را مسلم می ساخت. وایلد ناچار به توصیه و کیلش شکایت خود را پس گرفت و از دادگاه بیرون رفت. ولی دعوا پایان نگرفت. این بار لرد کوینز بری از وایلد شکایت کرد و بعد از ظهر همان روز دادستان حکم بازداشت وایلد را صادر کرد...

محاكمه وایلد از ماجراهای رسوایی آمیز بزرگ است که به سرکومتر کسی در تاریخ آمده است، نویسنده ای که آثارش دست به دست می گشت و نمایشنامه هایش در چند تماشاخانه لندن هر شب روی صحنه می آمد، نطق و زبان بازی که جهانی را مسحور بیان خود ساخته بود، به عنوان فساد اخلاق و ارتکاب «عمل شنیع» به محکمه کشیده شد. تفصیل این محاکمه از چیزهای بسیار خواندنی است.

باری، در دادگاه شواهد و قرائن فراوانی برضد وایلد روی میز ریختند. حتی کسانی را آوردند که روابط خود را با وایلد اعتراف کردند. بدین ترتیب در بیست و هفتم ماه مه ۱۸۹۵ اسکار وایلد را به دو سال حبس با اعمال شاقه محکوم کردند. فاجعه عظیمی رخ داد. دولت خانه وزندگی وایلد را حراج کرد. کتابخانه ها، آثار او را از پشت شیشه های خود برچیدند. تماشاخانه ها اجرای نمایشنامه هایش را موقوف کردند. حق چاپ آثارش توقیف شد. روزنامه ها باجنجال و لذت وحشتناکی نام او را به سیاه ترین لجنها کشیدند.

آوردن نام وایلد در «سوسیته» لندن، به عنوان يك کلمه مستهجن، ممنوع شد. چیز مهمی که از دوره زندان وایلد باقی مانده نامه بسیار مفصلی است که به لرد آلفرد دو کلاس نوشته است. در این نامه وایلد دو کلاس را مسبب فاجعه زندگانی خود معرفی کرده است و با کینه و حوصله شکفت انگیزی کارهای او را زیر ذره بین گذاشته و به چشم او کشیده است. در لابلای این سخنان نیز فرصتی به دست آورده است که روحیات خود را تحلیل کند، یا در باره دین مسیح و هنر نظرانی بدهد، یا برنامه لجن مال شده خود در ریفا دریغ بگوید. . . . از این نامه قسمتهائی که جنبه کلی داشت و به کسی بر نمی خورد، چند سال پس از مرگ وایلد به توسط دوست صمیمی اش «رابرت راس» تحت عنوان «De Profundis» (که «از اعماق» ترجمه شده است) منتشر شد. اما حذف شدن قسمتهای حساس نامه چنان مطلب را تغییر داده بود که این نامه تند عتاب آمیز و متهم کننده، به صورت توبه نامه ای پراز آه و ناله و عرفان باقی در آمده بود.

اما در سال ۱۹۵۰، یعنی چندی پس از مرگ لرد آلفرد دو کلاس، چون دیگر مانعی برای انتشار متن کامل نامه وجود نداشت، نامه وایلد منتشر شد و خوانندگان با کمال تعجب دیدند که میان آنچه به نام «از اعماق» خوانده بودند، با آنچه وایلد در زندان نوشته است تفاوت، از زمین تا آسمان است.

پس از کشیدن دوره محکومیت، وایلد دیگر نتوانست در انگلستان بماند، و ناچار بانام مستعار به فرانسه رفت، و شکفت اینک که از فرانسه نیز به ایتالیا رفت و به «لرد آلفرد دو کلاس» پیوست.

تنها اثری که وایلد پس از زندان به وجود آورد شعر نسبتاً درازی است بنام «چکامه زندان ری دبینک» که در زمینه شعر از آثار مهم او بشمار می رود. این اثر در حقیقت اعتراض صریح و تندی است به مجازات اعدام و اصولاً رفتاری که با «مجرم» می شود. به نظر می رسد که وایلد سرانجام معتقد شده است که هنر می تواند «بکلی» یقابدهم باشد. پس از مدتی زندگی سرگشته و بی حاصل در فرانسه و کشورهای دیگر اروپا، سرانجام «اسکار فینکال او فلاهرتی ویلز وایلد» که بی چیز و بیمار نیز شده بود، در روز سیام نوامبر ۱۹۰۰، در آستانه قرن بیستم، بر اثر بیماری گوش که منجر بهورم مغز شده بود، در هتل دالزاس پاریس در گذشت . . .

از خواندن مجموع آثار وایلد و نگاهی به جریان زندگی او، شخصیت واحد و مشخصی در ذهن نقش نمی بندد؛ بلکه به عکس در زندگی و آثار او تضادها و دوگانگی های آشکاری به چشم می خورد. مشکل اینجا است که تظاهرات مختلف شخصیت او را به سختی می توان روی يك مدار تکامل به دنبال یکدیگر قرار داد و ارتباط منطقی میان آنها برقرار کرد. بلکه چنین به نظر می رسد که وایلد جنبه های مختلف و متضاد را به طور مادرزاد در خود داشته و در سراسر زندگی آنها را باهم پرورش داده است. در زندگی و آثار او کفر و دین، رنج و لذت، زیبایی و زشتی، دلقکی و معلمی، هزالی و

فیلسوفی؛ در کنار هم دیده می‌شوند. در عین حالی که بالحن آتیشینی به جد سخن می‌گوید، باز به قول برناردشاو در آثارش «جدی بودن علناً مسخره می‌شود».

این حقیقت را نویسندگان شرح حال اسکار وایلد و کسانی که در باره آثار او بحث کرده‌اند، به دو طریق توجیه کرده‌اند. عده‌ای او را مردی مقلد و متظاهر و سطحی شناخته‌اند و این‌طور نتیجه گرفته‌اند که برای چنین آدمی آسان بوده است که جامع اعداد و محل تظاهر غریب و عجایب باشد. عده دیگر بر آنند که وسعت ظرفیت و عظمت شخصیت، وجود جنبه‌های متضاد را در شخص واحد ممکن می‌سازد. عده‌ای وایلد را عنصری فاسد و در خور پرهیز تشخیص داده‌اند، عده دیگر او را باغی شجاع و شکننده قید و بندهای پوسیده اجتماع و مظلوم قوانین بیرحمانه دانسته‌اند.

اما باید گفت که در این قضاوتها سبق ذهن و تمایل بی اثر نبوده است. در کرما کرم محاکمه وایلد و مدتی پس از آن که بدگویی ازو در حکم نوعی جا نماز آب کشیدن بود، دسته اول تاخت آوردند. چندین سال بعد که وایلد مرده و خشمها فرو نشسته بود و آثار وایلد در کشورهای اروپا خواننده پیدا کرده بود دلسوزی و همدردی نسبت به این نویسنده بد عاقبت متضمن نوعی تظاهر به عدالت پرستی و دوری از تعصب خشک بود، و بودند کسانی که در این راه نیز از گزافه‌گویی دریغ نکردند.

چیزی که مسلم است وایلد در محیط خود تنها کسی نبود که چنین ابتلائی پیدا کرده بود، اما تنها کسی بود که راز پنهانیش را هر زمان بر سر بازاری گفتند و یکی از سهمناکترین مجازاتها را، که همان بریدن رشته کار و استعدادش باشد، در حقیقت اجرا کردند. در حقیقت وایلد به خاطر نفس عملی که مرتکب شده بود یا نشده بود، مجازات نشد، بلکه داد کستری انگلستان برای دفع مضرت از اشرافیت انگلستان، این مرد را که سبب آبروریزی شده بود، با مراسم و تشریفات سنگدلانه‌ای قربانی کرد. . . و اما آثار وایلد: راست است که مقام آنها در ادبیات وسیع و غنی انگلیس چندان والا نیست، و در بیشتر آنها تقلید بر اصالت و تسنن بر صداقت و لفظ بر معنی غلبه دارد، لیکن در میان آنها کوه‌هایی نیز همچون «شاهزاده خوشبخت» و «پادشاه جوان» و «دیو خود خواه» و «چکامه زندان ریونیک» و چهار کمده معروف او پیدا می‌شوند که بی شک از آثار خواندنی و ماندنی تاریخ ادبیات انگلیس‌اند.

از طرفی نباید فراموش کرد که وایلد هرگز نخواست است در آثارش فکر یا نظریه خاصی را بیان کند. هدف او فقط تا این حد بوده است که با افکار و نظرات و الفاظو معانی نمایش و شعبده‌بازی شکفت‌انگیزی راه بیندازد و باید اعتراف کرد که کمتر کسی مانند او از عهده این کار برآمده است. به قول برناردشاو: «به نظر من آقای وایلد به يك معنی یگانه بازی [نمایشنامه] نویس واقعی ما است. او با همه بازی می‌کند: با شوخی، با فلسفه، با نمایشنامه، با بازیگران، با تماشاگران با «تأثیر بطور کلی».

نجف دریابندری